

بررسی مرگ و زندگی در اشعار فروغ فرخزاد بر اساس نظریه اروس و تاناتوس فروید

زری خدایی^۱، مهری تلخابی^{۲*}، حیدر حسنلو^۳ و حسین آریان^۴

چکیده

موضوع پژوهش حاضر، بررسی مرگ و زندگی در اشعار فروغ فرخزاد بر اساس نظریه اروس و تاناتوس فروید است. جدال میان مرگ و زندگی از بن‌مایه‌های مکرر شعر فروغ است. طبق نظریه سائق (سوق‌دهنده، محرک) فروید، تمام غریزه‌ها در دو دسته اصلی قرار می‌گیرند: غریزه زندگی (اروس) و غریزه مرگ (تاناتوس). اروس، در خدمت زندگی، بقا و نمو است و تاناتوس در خدمت مرگ و تخریب و هر آنچه آدمی را به مرگ نزدیک می‌کند. هدف این مقاله بررسی جدال دو غریزه اروس و تاناتوس در شعر فروغ فرخزاد است. این مقاله در پی پاسخ به این پرسش بنیادین است که اروس و تاناتوس در شعر فروغ چگونه بازتاب پیدا کرده است و نیروی برتر از آن کدام یک از این دو سائق است؟ اهمیت این پژوهش از آن روست که با استناد بر نظریات فروید در ارتباط با عمل‌کرد غرایز و تأثیر تضاد و تنش آن‌ها بر روان انسان و نیز رابطه انسان و محیط پیرامونش، به نمودهایی از این رابطه دوسویه دست می‌یابد که در تحلیل شعر فروغ مؤثر است. این مقاله با استفاده از روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و با تأمل بر واژگان، صورخیال و فکر حاکم بر شعر فروغ به این نتیجه می‌رسد غریزه تاناتوس، غریزه غالب در روان شاعر است و از این رو، مرگ‌اندیشی تمامت روان او را احاطه کرده است.

کلید واژه‌ها: اروس، تاناتوس، فروغ فرخزاد، فروید، مرگ و زوال.

^۱ - دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، زنجان، ایران.

zkhkh2276@gmail.com ۰۹۲۱۷۱۳۰۴۸۹

^۲ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، زنجان، ایران. (نویسنده

مسئول) mehri.talkhabi@gmail.com ۰۹۱۲۱۴۱۸۰۲۴

^۳ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، زنجان، ایران.

nastuh49@yahoo.com ۰۹۱۲۳۴۱۵۴۰۰

^۴ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، زنجان، ایران.

Arian.amir20@yahoo.com ۰۹۱۲۲۴۹۹۵۰۸

مقدمه

مرگ حقیقتی ناشناخته، همه گیر و غیرقابل انکار در زندگی بشر است که هم چون سایه ای چسبیده به زندگی و همراه آن است. انسان از وقتی خود را شناخت، با غریزه مرگ نیز آشنا شد. تفاوت انسان با سایر موجودات در موضوع مرگ همین شناخت است؛ یعنی آن را با تمام وجود درک کرده و نسبت به آن آگاهی دارد. این امر باعث شده گریز و ترس از مرگ در وجودش ریشه دوانده و هر انسانی بنا به شخصیت، باورها و اهدافش با این حس، به مقابله و رویارویی پردازد. مرگ همواره یک علامت سوال بزرگ برای انسان است که دست یابی به ابعاد مختلف آن امکان پذیر نیست. همین مجهول بی جواب است که انسان را هراسان و بیمناک می کند. چرا که انسان ذاتاً از هر چیز مجهول و مبهمی گریزان و ترسان است. بنابراین اهمیت شناخت مرگ و چگونگی آن، با توجه به ذات کنجکاو و جست و جوگر آدمی، محققین را بر آن داشت تا در چارچوب اصول علم مرگ شناسی، عمیق تر و علمی تر آن را بررسی نمایند. این دانش ضمن تعریف مرگ به طور علمی به توصیف و شناخت مرگ و بررسی اعمال و سازوکارهای روان شناختی مقابله با آن در شرایط و موقعیت های مختلف می پردازد. هرچند برای انسانی که سطح دانش و قدرت علمش به خصوص در علوم ماورایی، محدود و ناقص است، راه یابی به پیچ و خم هزارتوی تاریک و مبهم مرگ دشوار و گاه غیرممکن است، ولی پیوسته تحت تأثیر نیروی محرک غرایز مرگ و زندگی، برای رسیدن به شناخت کامل ابعاد گوناگون مرگ در تلاش و تکاپو بوده تا بتواند راهی برای مقابله با آن پیدا کند. البته، واکنش هر شخص متفاوت از دیگران است و با انواع متعدد واکنش ها از جمله: انکار، فرار و یا تسلیم و پذیرش آن و... روبرو می شویم. در واقع هر انسانی به نسبت ادراک، ذهنیات و عقیده اش با این واقعیت برخورد کرده و واکنش متفاوتی بروز می دهد. زیرا افکار و اندیشه هر انسان با دیگر انسان ها تفاوت دارد، اما یک واکنش مشترک بین همه بشریت وجود دارد و آن دلهره و ترس از مرگ است.

براساس نظریه انگیزشی فروید در مورد غرایز، اروس (زندگی) و تاناتوس (مرگ)، از مهم ترین غرایز و محرک اصلی رفتارهای انسان هستند. غریزه زندگی مبنای اعمال حیات بخش، رشد و کمال و غریزه مرگ زیربنای اعمال تهاجمی و پرخاش گرانه است. انسان در سایه جدال این غرایز

متضاداً به رشد و پویایی دست می‌یابد و تلاشش برای بقاء و ماندگاری در ستیز با مرگ و نیستی شکل می‌گیرد. هم‌چنین، در ژرفای حیات میل به بازگشت به ماده بی‌جان قرار گرفته که ناشی از شرایط به وجود آمدن حیات است. یعنی انسان در درون و ذاتش خواهان بازگشت به اصل و آغاز خویش است. برخی بازگشت به ماده بی‌جان یا به تعبیر دیگر مرگ را میلی نهفته در ناخودآگاه انسان دانسته‌اند که حتی غریزه زندگی را نیز در راستای تحقق این میل و کشش تبیین می‌کنند.

در مقاله پیش‌رو قصد داریم تا جلوه‌هایی از تقابل و نبرد بین دو غریزه زندگی و مرگ در آثار فروغ و سیر تکامل دیدگاه او نسبت به این غرایز را نشان‌داده و بررسی کنیم که با توجه به نظریه فروید، عمل‌کرد غرایز و تأثیر تضادها و کشمکش‌ها بر روان و رفتار او و محیط پیرامونش چگونه است و با تحلیل نمودهای آن در شعر فروغ و نیز واکنش‌های او نسبت به این دو غریزه، به این سوال پاسخ دهیم که اروس و تاناتوس در شعر فروغ چگونه بازتاب پیدا کرده و نیروی برتر از آن کدام یک از این دو سائق است؟ بنابراین در تحقیق حاضر به جهت بررسی موشکافانه و دقیق این موارد و به منظور شناخت ابعاد مختلف ذهن و روان فروغ فرخزاد، انجام می‌شود.

روش تحقیق

روش تحقیق توصیفی-تحلیلی بوده و با تکیه بر مطالعات کتابخانه‌ای صورت گرفته است که با تأمل بر واژگان، صورخیال و فکر حاکم بر شعر فروغ به این نتیجه می‌رسد که غریزه تاناتوس، غریزه غالب در روان شاعر است و از این‌رو، مرگ اندیشی تمامت روان او را احاطه کرده است.

پیشینه تحقیق

نظریه‌ها و تحقیقات مختلفی درباره مرگ وجود دارد. در ادبیات نیز با توجه به گستردگی این مفاهیم در آثار ادبی، نقد و تحلیل‌های بسیاری از این منظر بر روی متون ادبی صورت گرفته‌است. در این پژوهش به اثری که شعر فروغ را به طور مبسوط و از منظر این مقاله بکاود، برخورد نکردیم، اما مقالاتی وجود دارند که به علت اشتراک مبانی نظری از آن‌ها بهره بردیم به چند مورد خلاصه‌وار اشاره کرد:

- ۱ - پاکزاد و قادری جویباری (۱۴۰۱)، در مقاله «بررسی تقابل غرایز دوگانه اروس و تاناتوس در آثارکن کوری»، با بررسی جلوه‌هایی از تقابل و نبرد بین غرایز دوگانه فرویدی در آثار کن کوری، نقاش فیگوراتیو اسکاتلندی، نتیجه می‌گیرند: در این آثار، انسان موجودی است مملو از ابهام، دوگانگی و تردید... و وجود انسان عرصه نبرد غریزه مرگ و زندگی است که در تعامل و تقابل با یکدیگر معنا می‌یابند.
- ۲ - ایران‌زاده و عرش‌اکمل (۱۴۰۰)، در مقاله «بازنمایی انگاره مرگ‌اندیشی در نسبت با امید و ناامیدی در ملکوت»، بیان می‌کنند: مرگ‌هراسی می‌تواند انسان را به پوچی بکشاند یا زمینه‌ای باشد برای رشد و جستن معنای زندگی. امید و ناامیدی نیز از حالات مهم بشراند که همواره او را در سیطره دارند و با مرگ در پیوند هستند.
- ۳ - آریان و تلخابی (۱۳۹۹)، در مقاله «تحلیل مفهوم مرگ در شعر فروغ فرخزاد براساس نظریه استعاره شناختی»، نتیجه می‌گیرند: استعاره‌های شعر فروغ، شالوده تجربیات و نشان‌گر نظام شناختی او است. هم‌چنین سمت‌وسوی زندگی و اندیشه فروغ، تابع تعداد محدودی نگاهت است که سبب وحدت نگرش او و کنش‌های پایدارش با محیط فرهنگی، فیزیکی، اجتماعی و... می‌شود.
- ۴ - تلخابی (۱۳۹۳)، در مقاله «دیالکتیک مرگ و زندگی در شعر خیام»، نگاهی روان‌شناختی به شعر خیام از منظر نظریه اروس و تاناتوس فروید» ضمن تأمل بر غریزه اروس و تاناتوس و واکاوی شعر خیام از این منظر، نتیجه می‌گیرد که در شعر خیام غریزه تاناتوس بر غریزه اروس چیرگی دارد.
- ۵ - علیزاده و آذربار (۱۳۹۲)، در مقاله «بررسی اروس و تاناتوس در بوف کور و مسخ کافکا»، ضمن اشاره به نظریه سائق، بیان می‌کند که این دو نویسنده، شخصیت‌ها را اعم از زن و مرد و کوچک و بزرگ بیمار می‌کنند تا شاید در حدودی از تنش‌های روانی خود بکاهند. غافل از این که در ضمیر ناخودآگاهشان نیروی تاناتوسی همه رفتار آنها را تحت کنترل خود دارد.

- ۶ - محمودی (۱۳۹۱)، در مقاله «اندیشه مرگ و زوال در شعر فروغ فرخزاد»، ضمن بررسی اشعار شاخص او، با بیان تحول فکری و نگرش فرخزاد در مورد مرگ، نتیجه می‌گیرد که مرگ از مضامین اصلی شعر فرخزاد است. پورنامداریان و هاشمی (۱۳۹۱)، در مقاله «تحلیل داستان ملکوت با تکیه بر مکتب روان‌تحلیلی مطابق با غریزه مرگ و ویرانگری فروید»، بر اساس تحلیل روان‌شناختی مرگ در این رمان به این نتیجه می‌رسند که: مفهوم مرگ در کنار عنصر جاودانگی به عنوان دو مفهوم متضاد به اعمال و رفتار شخصیت‌ها معنا می‌بخشد و درون‌مایه اصلی آن که همه شخصیت‌ها را به هم پیوند می‌زند، مرگ است.
- ۷ - وجدانی (۱۳۹۰)، در مقاله «سیمای مرگ در شعر فردوسی و ناصر خسرو» بیان می‌کند: فردوسی به عنوان حکیمی که تأملات فلسفی بسیاری درباره مرگ دارد و این اشتغال ذهنی او به صورت مرگ‌هراسی و مرگ‌گریزی ظهور می‌کند؛ اما ناصر خسرو در سروده‌هایش نه چندان توجهی به مرگ دارد و نه از مواجهه با آن می‌هراسد.
- ۸ - فلاح (۱۳۸۷)، در مقاله «سه نگاه به مرگ در ادبیات فارسی»، با بررسی در ادبیات مکتوب دینی و غیردینی ایران قبل و بعد از اسلام، نتیجه می‌گیرد: شاعران و نویسندگان برای غلبه بر مرگ یا کاهش دغدغه ناشی از آن، در سه طریق اشتراک دارند، نخست؛ کسانی که از آن استقبال کردند هم‌چون مولانا. دوم؛ گروهی که برای غلبه بر آن به لذت و خوش‌باشی روی آورده‌اند، همانند خیام. گروه سوم؛ واقع‌گرایانی که مرگ و زندگی را فدای هم نکردند، همانند سعدی شیرازی.
- ۹ - عطایی (۱۳۸۶)، در مقاله «تقابل مرگ و زندگی در مثنوی»، به این نتیجه می‌رسد: بحث رجعت از مهم‌ترین بنیان‌های فکری شاعر است و با معانی گوناگونی از مرگ مواجهیم؛ مرگ طبیعی، تبدیلی، مصلحتی و شهادت که شاعر بیش از همه به مرگ تبدیلی پرداخته است.
- ۱۰ - صنعتی (۱۳۷۷)، در مقاله «با مرگ به ستیز مرگ در کتاب خون آبی بر زمین نمناک به تألیف حسن محمودی»، به بررسی مفاهیم مرگ و مرگ‌ستیزی در شخصیت اصلی داستان (م.ل.) از جنبه روان‌شناختی می‌پردازد.

با توجه به موارد یادشده، فقط محمودی در مقاله خود صرفاً به بررسی اندیشه مرگ فقط در بعضی اشعار شاخص فرخزاد پرداخته است. تلخابی و آریان نیز در تحقیقشان صرفاً از منظر استعاره شناختی موضوع مرگ را در شعر فروغ بررسی کرده‌اند. که وجه افتراق و برتری پژوهش حاضر در آن است که مقاله پیش‌رو تمام مظاهر و مفاهیم مرگ و زندگی را در تقابل باهم از تمام اشعار فروغ در دو مجموعه اخیر او استخراج و از منظر نظریه فروید، مورد بررسی و تحلیل قراگرفته است.

اهمیت و ضرورت تحقیق

اهمیت و ضرورت تحقیق حاضر از آن است که برای شناخت ابعاد مختلف وجودی فروغ، یکی از راه‌ها بررسی روان‌شناختی غریزه مرگ و زندگی و واکنش او در مقابل آن‌ها است. از آن‌جایی که پژوهش مستقلی در این زمینه صورت نگرفته بنابراین ضرورت دارد برای شناخت و سیر در اعماق روان فروغ، اشعار او از این منظر کاویده و بررسی شود.

مبانی نظری:

نظریه اروس و تاناتوس:

غریزه یعنی: سرشت و طبیعت، فطرت، طینت، خمیره. (دهخدا: ذیل واژه غریزه). غرایز سرشت و طبیعت موجودات و انسان‌هاست که همه را به سوی رفتارهای خاصی هدایت می‌کنند؛ «غریزه حالت ذاتی است که به فعالیت‌های روانی فرد جهت می‌دهد.» (هال، ۱۳۹۴: ۴۸) بنابراین قدرتی درونی و غیراکتسابی‌اند که برای رفع نیازهای اساسی، رفتارهای خاص و مناسبی را موجب شده و اعمال و رفتار را سوق داده و سمت و سوی آن را تعیین می‌کنند و چونان انرژی قدرتمندی محرک رفتارهای انسانی هستند. اروس^۱ و تاناتوس^۲ از مهم‌ترین غرایز درونی انسان است که همواره در تقابل باهم قرار دارند و محرک اصلی رفتار و کنش‌های آدمی

^۱ - eros

^۲ - tanatos

است. این نظریه زیگموند فروید^۱ (۱۹۳۹)، عصب‌شناس برجسته اتریشی و بنیان‌گذار دانش روانکاوی به عنوان یک روش درمانی در روان‌شناسی است، مطرح گردید. او، غریزه یا همان محرک فیزیولوژیکی درون فرد، که آن را «سائق یا تکانه نیز می‌نامند... و نیروی ناشی از کمبود در اندام بدنی است که به صورت بالقوه یک حالت روانی را فعال می‌سازد.» (فروید، ۱۳۸۳: ۱۰) به عقیده فروید، همه جنبه‌های شخصیت انسان از سائق‌ها یا غرایز بیولوژیک مشتق شده که منشأ آن ضمیر ناخودآگاه است. «نهاد یا ناخودآگاه حامل اموری فطری و وراثتی و جایگاه غرایز است.» (فروید، ۱۳۸۳: ۱) در نظریه انگیزش فروید، کل انگیزش انسان ناشی از نیازهای غریزی او است، چه نیازهای جسمی چه روانی. بنابراین به تعداد نیازهای جسمانی، غرایز متعددی هم هستند که قدرت نفوذ و تأثیر بر ذهن را دارند. به عبارت دیگر غرایز بسیاری در درون انسان نهاده شده است.

در نظریه سائق (سوق‌دهنده، رانه)ی فروید، غریزه «یک سائق قدرتمند، والگوی زنجیره‌ای و پیچیده‌ای از رفتار است که به طور ژنتیکی و محیطی تعیین کننده سرنوشت انسان به سوی مرگ یا زندگی است.» (علیزاده و آذربار، ۱۳۹۲: ۱۳۲۴) او غرایز را در دو دسته کلی؛ غریزه زندگی و مرگ قرار داده است که «تمامی جهت‌گیری‌های اعمال و رفتارهای انسان از عمل‌کرد متضاد غرایز اروس و تاناتوس سرچشمه می‌گیرد.» (پاکزاد و جویباری، ۱۴۰۱: ۷) و بقیه غرایز زیر مجموعه یکی از این دو بوده و در راستای منافع آن، رفتار و کنش انسانی را تعیین می‌کنند. «غریزه زندگی مبنای اعمال حیات‌بخش، و مرگ غریزه ویران‌گری می‌باشد که زیربنای تمامی اعمال خشونت‌آمیز ضاست.» (پورنامداریان و هاشمی، ۱۳۹۱: ۱۴۴) به بیان دیگر، اروس، هدایت‌گر همه غرایز زندگی‌بخش و مظهر سازندگی ولی تاناتوس، هدایت‌گر غرایز تهاجمی و مظهر مرگ است. فروید وجود (لیبدو)، یک انرژی روانی - جنسی را قطعی می‌دانست که منبع آن اروس (غریزه زندگی) است. «انرژی درونی که توسط غرایز زندگی آشکار می‌شود لیبدو است که می‌تواند جذب یا صرف یک شیء یا هدف شود. مفهومی که فروید آن را نیرو و گذاری روانی نامید.»

^۱ - Sigmund freud

(تلخابی، ۱۳۹۳: ۴) و غرض از آن فقط ارضای امیال شهوانی و جسمی نیست، بلکه تمامی اعمال، اندیشه‌ها و رفتارهای لذت‌بخشی که انسان را به سوی خوشی سوق می‌دهد را در برمی‌گیرد. فروید در کتاب «ورای اصل لذت»، با الهام از زیست‌شناسی این واقعیت آشکار را مطرح کرد که همه موجودات زنده فاسد می‌شوند، می‌میرند و به حالت بی‌جان اولیه خود برمی‌گردند. به نظر فروید «آنچه حیات می‌خواهد و باید به آن نائل شود، بازگشت به نقطه‌ای است که هستی زنده از آنجا عزیمت کرده‌است.» (شولتز، ۱۳۷۸: ۹۸) یعنی انسان در درون و ذات خویش خواهان بازگشت به اصل و آغاز خویش است؛ «غریزه کششی است که در بطن زندگی نهفته است، تا وضعیت اولیه چیزها را احیا کند.» (فروید، ۱۳۹۸: ۵۴) در واقع ناخودآگاه بشر جایی است برای جدال بین این دو غریزه. زیرا انسان خواهان زنده بودن و جاودانگی است و همواره در اساطیر و داستان‌ها نیز با تأثیر از این دو نیرو به دنبال یافتن اکسیر جاودانگی بوده است. «از گذشته نیز انسان‌ها با برگزاری آیین‌های مختلف اهمیّت این موضوع را به آینده‌گان انتقال داده‌اند. برای مثال روستاییان دره نیجر چرخه زندگی را جشن می‌گیرند در اساطیر یونان هم باورهای عجیبی در مورد غریزه مرگ و زندگی وجود دارد.» (بورلند، ۱۳۸۷: ۵۸)

براساس نظریه فروید، یکی از مؤلفه‌های غریزه مرگ سائق پرخاش‌گری است: «مردم میل ناهشیاری به مردن دارند و تاناتوس (مرگ) هدف غایی زندگی است. سائق پرخاش‌گری ما را به نابود کردن و غلبه کردن وادار می‌کند. فروید، پرخاش‌گری را همانند میل جنسی جزء ضروری ماهیت انسان می‌داند.» (شولتز، ۱۳۸۵: ۵۸) که فرد را وادار به تخریب و کشتن می‌کند. خلاصه این‌که «انسان فرویدی موجودی است که میان این دو غریزه گرفتار آمده و تمام واکنش‌هایش مبتنی بر عملکرد این دو غریزه است و متأثر از این دو، هم می‌تواند مهر بورزد و سازندگی را پیشه نماید و یا برعکس هم خشونت بنماید و به تخریب و آشوبگری دست زند.» (آریان‌پور، ۱۳۵۷: ۸۵)

بحث:

مرگ و زندگی در اشعار فروغ فرخزاد:

گفتیم که واکنش انسان‌ها در برابر مرگ از یکدیگر متفاوت است. در این میان شاعران نازک-خیال و باریک‌اندیش با احساسات ظریف و لطیفی که دارند واکنش و افکار خود در خصوص مرگ را در اشعارشان به نمایش می‌گذارند. فروغ نیز به عنوان یک انسان و شاعر در این چرخه مرگ و زندگی قرار گرفته و بی‌شک روح حساس و جست‌وجوگر او مرزهای این دو حقیقت متضاد را درنور دیده، به اندیشه و دیدگاهی خاص خود دست یافته و فراخور این کشف، افکار و احساسات خویش، واکنشی متفاوت به آن داشته است. «مرگ به عنوان حقیقتی انسانی، دست‌مایه شعر فروغ است. بررسی ادوار مختلف زندگی فروغ نشان می‌دهد نگرش او به مسأله مرگ، برکنار از تحولات مختلف زندگی‌اش نیست.» (محمودی، ۱۳۹۱: ۱۶۳) بی‌شک، مرگ و زوال و ترس از فنا شدن و پوسیدگی در مردابی راکد از موضوعات اصلی شعر اوست.

– حق با شماست / من هیچ‌گاه پس از مرگم / جرأت نکرده‌ام که در آینه بنگرم / و آن‌قدر مرده‌ام / که هیچ چیز مرگ مرا دیگر / ثابت نمی‌کند /... افسوس / من مرده‌ام / و شب هنوز هم / گویی ادامه همان شب بیهوده است (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۲۶۲)

با خواندن و بررسی اشعار فروغ، به این موضوع پی می‌بریم که او همواره در طول زندگی‌اش حقیقت مرگ را پذیرفته و هرچه به کمال و بلوغ فکری می‌رسد، برخورد معقولانه و آرام‌تری نسبت به آن دارد. «اشعار نخستین فروغ... بین دو قطب مرگ و زندگانی، بین غنای وصل و بیزاری... نوسان می‌کند.» (دستغیب، ۱۳۸۵: ۴۰) واکنش فروغ در برابر مرگ متعدد و متفاوت است؛ سرودن شعر، تلاش برای جاودانگی، پذیرش و یا نکوهش و... اکنون به بررسی این مسأله می‌پردازیم که انعکاس موضوع مرگ در اشعار فروغ فرخزاد به چه شکل بوده و واکنش و رفتار او در برابر این حقیقت چگونه است. ابتدا طبق نظریه فروید، واکنش‌های برجسته و شاخص فروغ را در برابر مرگ دسته‌بندی کرده و برای هر یک شاهد مثالی از اشعارش را آورده‌ایم، اما قبل از آغاز این بخش، لازم است اعلام کنیم به علت تعدد و کثرت شواهد مثال، و برای پرهیز از اطاله مطلب، در

هر قسمت به ذکر و تحلیل یک یا دو مورد از اشعار پرداخته و بقیه شواهد مثال را در جدولی جداگانه آورده‌ایم.

- بازتاب تاناتوس در شعر فروغ:

- پذیرش مرگ:

جعفری به نقل از براهنی در کتاب «فروغ جاودانه» می‌نویسد: «مضامین شعر فروغ همان مضامین ثلاثه جاودانی؛ زیبایی، عشق و مرگ هستند.» (ن.ک: جعفری، ۱۳۷۸: ۴۹۱) اما آنچه به‌طور غالب بر تمام شعر فروغ و مفهوم عشق و زیبایی سایه‌افکننده و تحت تأثیر قرار داده، مفهوم مرگ است. فروغ در جایی می‌گوید: «چرا از مرگ بترسم، من بین زندگی و مرگ تفاوتی نمی‌بینم و مرگ هم مثل یک چیز کاملاً طبیعی است.» (ساعدی، ۱۳۸۶: ۵۷) که این مطلب گواهی است بر پذیرش حقیقت مرگ از سوی او. چنان این حقیقت در ذهن او رسوخ کرده که ضمن اقرار به ناتوانی خویش در برابر آن و احساس ناامیدی، خود را لاشه‌ای می‌پندارد که به سوی اعماق مرگ روان است:

- رها شده، رها شده، چون لاشه‌ای بر آب / به سوی سهمناک‌ترین صخره پیش می‌رفتم / به سوی ژرف‌ترین غارهای دریایی / و گوشت‌خوارترین ماهیان / و مهره‌های نازک پشتم / از حس مرگ تیر کشیدند / نمی‌توانستم، دیگر نمی‌توانستم / صدای پایم از انکار راه برمی‌خاست / و یأسم از صبوری روحم وسیع‌تر شده بود (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۲۷۱)

اساس تحوّل فکری فروغ بیرون آمدن از من فردی و فردیت خویش و رسیدن به «درد مشترک» جامعه و آحاد مردم است. اندیشه‌اش دیگر محدود به مسایل شخصی و خودش نیست. زرین‌کوب چنین توصیف می‌کند که فروغ: «از دنیای خیالی و فردی بیرون می‌آید و میل می‌کند روی خاک بایستد... تا زندگی‌کند. این زندگی برای او واقعی است نه خیالی. سرشار است از وحشت و ترس... همه جا وزش ظلمت درگوش او طنین می‌افکند و وحشت از زوال و انهدام همه جا او را به سوی خود می‌کشاند و لحظه‌های او را از آن پر می‌کند.» (زرین‌کوب، ۱۳۵۸: ۹۲)

- روی خاک ایستاده‌ام / با تنم که مثل ساقه گیاه / باد و آفتاب و آب را / می‌مکد که زندگی کند / بارور ز میل / بارور ز درد (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۲۰۲)

او پذیرفته که به عنوان انسان، مرگ سرنوشت محتوم اوست اما نه محتوم. مبتلا به هستی‌ای که فراسویش، در انتهای تمامی راه‌ها و آن سوی خط پایان، مرگ به انتظار نشسته تا او را در درون حفره خود ببلعد:

- مگر تمامی این راه‌های پیچ‌پیچ / در آن دهان سردمکنده / به نقطه تلاقی و پایان نمی‌رسند؟ (همان: ۲۶۹)

در نهایت می‌توان استنباط کرد، پس از کشمکش بسیار «سرانجام در شعر ایمان بیاوریم...، حقیقت فنا را می‌پذیرد و خود را تسلیم می‌کند.» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۳۳) در واقع این شعر حسن ختامی است بر سخن و اندیشه فروغ در تأیید نهایی مرگ به عنوان سرنوشت محتوم آدمی و تمام موجودات زنده:

- و این منم / زنی تنها / در آستانه فصلی سرد / در ابتدای درک هستی آلوده زمین / و یأس ساده و غمناک آسمان / ناتوانی این دست‌های سیمانی / من راز فصل‌ها را می‌دانم / و حرف لحظه‌ها را می‌فهمم (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۳۰۹)

- جلوه‌های پرخاش‌گرانه سائق مرگ:

خشم فروغ از مرگ در قالب واژگان و صفات خشن و منفی، نمادهای مرتبط با مرگ و یا تصاویری تاریک و وحشتناک بروزمی‌کند و در تشبیه و استعاره‌هایی که از مرگ ساخته به خوبی نشان می‌دهد. تشبیه مرگ به موشی منفور در چند جا، خطاب مردم زنده با عناوینی چون: گروه ساقط مردم، جنازه‌های خوشبخت، تفاله یک زنده، حجمی فاسد برای قلب، له شده و...، تشبیه؛ خودش به لاشه، هستی به مرگزاری کهنه، باغچه به قبرستان و... همگی نشان‌دهنده بیزارگی و خشم عمیق فروغ نسبت به مرگ است. زیرا در برابر آن کاملاً ناتوان است. وقتی انسان‌های زنده، را با عناوین «جنازه‌های ملول، جنازه‌های ساکت متفکر، جنازه‌های خوش برخورد و...» مورد خطاب قرار می‌دهد، مهر تأییدی بر این نگرش و ادعای اوست در پذیرش مرگ و خشم و تنفر نسبت به آن. انسان‌ها را در مسیر زندگی چون مردگانی می‌بیند که منتظر زمان تعیین شده و رسیدن به ایستگاه پایانی (مرگ) خود هستند:

- جنازه‌های خوشبخت / ... جنازه‌های ساکت متفکر / جنازه‌های خوش‌برخورد، خوش‌پوش، خوش‌خوراک / در ایستگاه‌های وقت‌های معین / و در زمینه / مشکوک نورهای موقت / و شهوت خرید میوه‌های فاسد بیهودگی / آه / چه مردمانی در چارراه‌ها نگران حوادثند / و این صدای سوت‌های توقف / در لحظه‌ای که باید، باید، باید / مردی به زیر چرخ‌های زمان له شود (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۳۲۱)

واژه‌هایی که فروغ به کار می‌برد یا تعبیر ملموسی که از مرگ، این حقیقت ناشناخته و مبهم به دست می‌دهد دارای نوعی خشونت و حتی وحشی‌گری است و می‌توان انعکاس نفرتش را در این مفاهیم مشاهده کرد. در شعر بالا تعبیر «له شدن زیر چرخ‌های زمان» برای زمان مرگ، خشونتی وصف‌ناپذیر به همراه دارد، که فقط در همین فعل می‌تواند نمایان شود. و یا در زیر وقتی ترکیب استعاری «تفاله یک زنده» را برای انسان زنده به کار می‌برد، در واژه «تفاله» نوعی بیهودگی و نفرت همراه با نگاه چندش‌آلود نهان است که فقط در همین واژه می‌توان یافت. مثلاً فروغ می‌توانست به طور ملایم‌تری ترکیب «ته مانده» را به کار گیرد، اما این واژه بار معنایی خشم و نفرت را آن گونه که در ذهن فروغ است منتقل نمی‌کند، و از این قرار است تصاویری چون: تفاله یک زنده، نقاب غم‌انگیز زندگی، چشم‌های له‌شده، موش منفوری، موشی بنام مرگ، قلبش را مثل حجمی فاسد... .

- ترس از مرگ:

انسان تنها موجودی است که می‌داند می‌میرد و این آگاهی موجب دلهره و وحشت اوست. یعنی؛ «با آن که مرگ بخشی از نظم جهان است... و ماهیت جسم جاودانگی را بر نمی‌تابد... اما هراس از این قانون استثنا ناپذیر پیوسته همراه آدمی بوده است.» (وجدانی، ۱۳۹۰: ۱۷۷) و برای فرار از این هراس دیوانه‌وار به هر چیزی پناه می‌برد و در «هیاهوی بی‌بنیان میهمانی‌ها اگر چه ظاهراً مرگ را فراموش می‌کند اما در اعماق وجودش از وحشت فروریختن آوار می‌ترسد. هراس از مرگ همیشه و در هر کجا گریبان انسان را گرفته است.» (یوسف‌نیا، ۱۳۷۷: ۵۵)

- ما در تمام میهمانی‌های قصر نور / از وحشت آوار می‌لرزیم (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۲۱۳)

چون رفتن به تمامی ابعاد مرگ و درک و کشف هزارتوهای تاریک آن برای فروغ ناممکن است، پس وحشت و ترس از زوال وجودش را در برمی‌گیرد. «دلهره ویرانی در لابه‌لای سطرهای

اشعارش لانه کرده است باد ویران گر مدام می‌وزد و حضوری نامیمون دارد...» (میلانی، ۱۳۹۵: ۳) او می‌گوید: «مرگ یکی از قوانین طبیعت است اما آدم تنها در برابر این قانون است که احساس حقارت و کوچکی می‌کند...» (مصاحبه فروغ با مجله آرش، ۱۳۴۳) مرگ آگاهی، یکی از ویژگی‌های جهان‌بینی فروغ است؛ اما این مرگ آگاهی، آرامش از فروغ می‌رباید و کابوس وحشتناکش در نگاه زندگی‌اش نشسته و همواره مضطرب و بیمناک است:

- تمام روز نگاه من / به چشم‌های زندگی‌ام خیره گشته بود / به آن دو چشم مضطرب ترسان (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۲۶۹)

- فکر کردن مداوم به مرگ و ظهور مرگ در تمام مظاهر زندگی:

فروغ از دریچه‌اش به زندگی می‌نگرد اما مرگ را می‌بیند! و صدای مرموزش را می‌شنود، که در اجزای زندگی رخنه کرده، از درون و آرام آرام چون موشی موزی و منفور ریشه‌های حیات را جویده و می‌خشکاند. «مرگ مانند یک ترجیع‌بند در اغلب اشعار فروغ تکرار می‌شود.» (مرادی کوچی، ۱۳۷۹: ۱۵۲) گویی آن جیرجیر سمجی که به دنبال جفت خویش لحظه‌های فانی مرگ را زندگی می‌کرد همان تصویر فروغ پر از مرگ است:

- جیرجیری سمج و نامفهوم / لحظه‌ای فانی را چرخ‌زنان می‌پیمود / و روان می‌شد بر سطح فراموشی / آه، من پر بودم از شهوت، شهوت مرگ (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۲۲۲)

شمیسا در کتاب «نگاهی به فروغ» می‌گوید: «حتی عشق و وصلت نیز در ذهن او با هاله‌یی از مرگ و زوال همراه است.» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۳۴)

- غربت سنگینم از دلدادگیم / شور تند مرگ در هم خوابگیم (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۲۵۱)

- آرزوی مرگ:

همان‌طور که در مبانی نظری اشاره شد از دیدگاه فروید، مرگ، سائق و محرک است، یک کشش آغازین خودویران‌گر. فروغ در جایی می‌گوید: «جدا شدن از من گذشته، یعنی ره‌اشدن از آنچه بوده‌ایم، برای پیوستن به آنچه که باید باشیم.» (جلالی، ۱۳۷۷: ۱۵۷) این رهایی که فروغ می‌گوید مرگ (تاناتوس) همان؛ نیروی خودویران‌گری و تمایل به بازگشت به حیات آغازین است.

این کشش درونی انسان را به نقطه آغاز می‌کشاند، اما در برخی عقاید، مرگ نقطه پایان هستی و زندگی انسان‌هاست. به عبارت دیگر؛ «مرگ، مهم‌ترین مشغله ذهن بشر که در یک دستگاه فکری به معنی پایان هستی است، در دستگاه فکری دیگر به معنی آغاز زندگی حقیقی است.» (لنگرودی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۱۱۰) گویا هر تولدی آغاز راه مرگی است که در پایان خود به تولدی دیگرگونه می‌انجامد. از نظر فروغ «آدمی چیزی است که در فاصله تولد و مرگ می‌زید و... مهم این است که در فاصله این دو دریابیم که چه هستیم و از چه بریده‌ایم و به چه متصلیم.» (مختاری، ۱۳۷۲: ۶۰۱) هم‌چنین «شعر فروغ، حکایت دل وروانی است که از بودن خود سخت آزرده است و همواره در پی پاسخ به پرسش چگونه بودن و چگونه زیستن است.» (عابدی، ۱۳۷۷: ۸۶) فروغ دریافته است که مرگ، در همه جا، سایه به سایه و شانه به شانه او می‌آید و لحظه‌ای او را رها نمی‌کند. پس در شعر «روی خاک» به وضوح سرنوشت انسانی خود را می‌پذیرد تسلیم تقدیر خویش می‌شود. درمی‌یابد که آسمانی و جاودانه نیست و خاک مأمّن و مسکن اوست.

– هرگز آرزو نکرده‌ام / یک ستاره در سراب آسمان شوم / ... روی خاک ایستاده‌ام / تا ستاره‌ها ستایشم کنند / تا نسیم‌ها نوازشم کنند (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۳۰۲)

«فروغ خودآگاه یا ناخودآگاه، هم‌آغوشی با مرگ را می‌طلبید: «می‌خواهم به اعماق زمین برسم. عشق من آن جاست، در آن جایی که دانه‌ها سبز می‌شوند و ریشه‌ها به هم می‌رسند و آفرینش، در میان پوسیدگی، خود را ادامه می‌دهد، گویی همیشه وجود دارد، پس از تولد و پس از مرگ، گویی بودن من، یک شکل موقتی و زودگذر آن است. می‌خواهم به اصلش برسم.» (یوسف‌نیا، ۱۳۷۷: ۲۱) یعنی انسان در درون خواهان بازگشت به اصل و آغاز خویش است، چنان‌که فروغ در شعری می‌گوید:

– نهایت تمامی نیروها پیوستن است، پیوستن / به اصل روشن خورشید / و ریختن به شعور نور (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۳۴۶)

او درمی‌یابد؛ برای جاودانه زیستن و تولدی دیگر باید به آن سوی مرگ که چیزی جز از نو زاده شدن نیست، قدم بگذارد، او دریافته بود که: «مرگ آگاهانه، مرگ فیزیکی یعنی خودکشی نیست، بل مضمحل کردن شخصیت کاذبی است که در طول حیات و با اراده دیگران شکل گرفته

است.» (یوسف‌نیا، ۱۳۷۷: ۱۵) در واقع آن ظلمتی که فروغ میل به جفت شدن با آن دارد همان مرگ باروری است که با آن‌سوی حیات پیوند دارد.

- دل من می‌خواهد با ظلمت جفت شود (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۲۴۴)

- مرگ به مثابه نجات‌دهنده:

تلاش فروغ برای زندگی، تلاشی است برای رهایی از این دنیای مصنوعی و اجتماع مسلول و آلوده. چرا که او از سلاله درختان است و تنفس هوای مانده ملولش می‌کند. درختانی که به آغاز فصل سرد ایمان دارند، اما در تاراج زمستان دست‌های‌شان را در باغچه می‌کارند تا در بهاری دیگر که از پشت پنجره فرامی‌رسد سبز شوند. به نظر فروغ مرگ نخستین تقدیری است که برای انسان رقم می‌خورد. خاک برای او نماد رسیدن به آرامش و رهایی است و نجات‌دهنده نیز در درون آن خفته است و در این چرخه بی‌وقفه «مرگ و توقف، و از حرکت به سوی آینده‌ای مغشوش بازایستادن، موجب شادی و آرامش می‌باشد به راستی اگر مرگ نبود آدمی چه سرنوشت وحشتناکی داشت.» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۳۳)

- و خاک، خاک پذیرنده / اشارتیست به آرامش / زمان گذشت و ساعت چهار بار نواخت (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۳۱۰)

از یک منظر دیگر خاک مرکز حیات نیز هست. ریشه گیاهان در خاک دفن شده‌اند، مواد لازم رشد و زنده بودن را برای گیاهان فراهم می‌کنند، پس ریشه در خاک داشتن نشانه حیات است. حتی زمستان را زمان استراحت گیاهان می‌دانند و راز فصل‌ها همان حرکت دوار از زندگی به مرگ و برعکس است. بنابراین، نجات‌دهنده را که در گور نهان شده می‌بیند. حرف لحظه‌ها هم همان کوتاهی و ناپایداری زندگی است:

- من راز فصل‌ها را می‌دانم / و حرف لحظه‌ها را می‌فهمم / نجات‌دهنده در گور خفته است (همان: ۳۰۹)

- از آینه پیرس / نام نجات‌دهنده‌ات را / آیا زمین که زیر پای تو می‌لرزد (همان: ۳۲۹)

نمادهای خودساخته فروغ در ارتباط با مرگ:

- باغچه:

فروغ در کتاب «ایمان بیاوریم...» شعری دارد با عنوان «باغچه»، که شاید در نگاه اول بسیار ساده و صمیمی به نظر آید، اما با تأمل و مذاقه در آن، متوجه می‌شویم که باغچه نماد مرگی آرام و تدریجی است که در قالب تصاویری ملموس و قابل درک بیان شده تا مخاطب در زبانی ساده و محسوس به درک هستی آلوده خویش، در محیط پیرامونش پی برده و به فهم و احساس مشترک با شاعر دست یابد:

- کسی نمی‌خواهد باور کند/ که باغچه دارد می‌میرد/ که قلب باغچه در زیر آفتاب ورم کرده است/ که ذهن باغچه دارد آرام آرام/ از خاطرات سبز تهی می‌شود (همان: ۳۳۲)

- باد:

«باد» برای فروغ همواره تداعی‌کننده مرگ و نابودی است و در بیش‌تر اشعارش باد را به عنوان نمادی برای مرگ و ویران‌گری به کار برده است:

- در کوچه بادمی آید/ این ابتدای ویرانیست/ آن روز هم که دست‌های تو ویران شدند باد می‌آمد (همان: ۳۱۲)

- برف:

یکی دیگر از این نمادها «برف» است که به سبب سفیدی رنگش، پاکی و روشنی را در ذهن تداعی می‌کند، اما این واژه با تغییر معنایی شگفت در شعر فروغ، تبدیل به نماد مرگ و نیستی می‌شود معنایی در تقابل با معانی مرسوم آن:

- شاید حقیقت آن دو دست جوان بود، آن دو دست جوان/ که زیر بارش یکریز برف مدفون شد (همان: ۳۳۸)

در مثال بالا، برف نمادی از مرگ و نابودی است. آنچه ما را به این معنا رهنمون می‌کند «زنجره زبانی است که در محور هم‌نشینی با برف همراه شده‌اند. فعل «مدفون شد» در کنار رنگ سفید برف که تداعی لباس مرگ (کفن) است، این نظر را تقویت می‌کند. چنین معنایی نخستین بار در شعر فروغ به کار رفته است.» (موسوی، ذوالفقاری، بشیری، ۱۳۹۷: ۱۳۵)

از آنجایی که مرگ از بن‌مایه‌های اصلی و تم پرتکرار شعر فروغ فرخزاد است و پرداختن به تمام جزئیات آن در مجال اندک این تحقیق نمی‌گنجد، از توضیح و تفسیر بسیاری شواهد مثال خودداری کرده و در ادامه شواهد مثال واژگانی و تصویری را به تفکیک در جداول جداگانه آورده و تنها در موارد مهم به صورت اجمالی بررسی و تحلیل خواهیم نمود.

- بازتاب اروس در اشعار فروغ:

- شعر به مثابه مهم‌ترین تجلی‌گاه اروس:

فروغ با تمام تسلیم و پذیرش مرگ، به تلاشش برای ماندگاری و جاری شدن در ذرات زمان ادامه می‌دهد، برای همین هم شعر می‌سراید، زیرا راز جاودانگی را به همراه دارد. او می‌گوید: «شعرگفتن یک جور نیاز ناآگاهانه است به مقابله و ایستادگی در برابر زوال... کار هنری یک جور تلاش است برای باقی ماندن یا باقی گذاشتن خود و نفی معنی مرگ.» (مصاحبه فروغ با مجله آرش، ۱۳۴۳) این سخن فروغ هم‌راستا با نظر سعدی است که عقیده دارد «زندگی ناپایدار... است، اما راه غلبه بر این ناپایداری را در این می‌بیند که انسان بکوشد تا در این سرای و در درازای عمر چند روزه، نام نیک و آثار ارزنده از خویش باقی گذارد.» (فلاح، ۱۳۸۷: ۲۴۵) مثلاً در شعر زیر، برآیند کلی منظورش از سخن گفتن، سرودن شعر است:

- سخنی بایدگفت / دل من می‌خواهد با ظلمت جفت‌شود / سخنی بایدگفت... (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۲۴۴)

- من به فریادی در کوچه می‌اندیشم / من به موشی بی‌آزار که در دیوار / گاه‌گاهی گذری دارد / سخنی

بایدگفت / سخنی بایدگفت (همان: ۲۴۸)

- از دریچه‌ام نگاه می‌کنم / جز طنین یک ترانه نیستم / جاودانه نیستم / جز طنین یک ترانه جست‌وجو نمی‌کنم (همان: ۲۰۴)

در فوق، «دریچه همان شعر است؛ شعری که مثل پنجره‌ای جادویی... تمامیت او را با کل هستی پیوند می‌دهد... او می‌بیند که طنین یک ترانه که فقط یک لحظه می‌پاید، و پس از آن هیچ. اما همین لحظه نیز فقط در حرکت معنای یابد. طنین... در حرکت زنده است و توقف برای او یعنی

مرگ و نیستی.» (یوسف‌نیا، ۱۳۷۷: ۲۳) فروغ دریافته است که عمر او نیز همچون عمر یک طنین، کوتاه است، پس توقف نمی‌کند و در جست‌وجوی لحظات زندگی است.

- پناه بردن به عشق و یا گذر از آن :

فروغ سرشار از وحشت مرگ و نیستی است پر از تشویش و آشفتگی، و نیاز به آرامش دارد، نیاز به رهایی، پس به عشق پناه می‌برد. «در شعر فروغ، وحشت و هراس این مرگ آگاهی، اغلب بامکانیزم دفاعی به نام عشق جبران می‌شود؛ اما با این حال، فضای مرگ و یأس و ناامیدی، اغلب بر این مکانیزم دفاعی پیروز است.» (تلخابی و آریان، ۱۳۹۹: ۲۱)

- مرا پناه‌دهید ای تمام عشق‌های حریصی / که میل دردناک بقا بستر تصرفتان را / به آب جادو / و قطره‌های خون تازه می‌آراید (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۲۷۱)

ولی در جای دیگری، عشق را عامل تمام درد و رنج‌هایش معرفی می‌کند. تناقض کلامی و فکری او بیان‌گر این است که احساسات فروغ مدام در حال تغییر و بین دو قطب عشق و نفرت، اندوه و شادی، امید و ناامیدی و... در حال نوسان است، از همین نوسانات جدالش با مرگ شکل - می‌گیرد و واکنش‌های متفاوتی بروز می‌دهد.

- و زخم‌های من همه از عشق است / از عشق، عشق، عشق. (همان: ۳۱۴)

او با این امید که دست‌هایش روزی از آستانه فصلی سرد عبور خواهد کرد و به زندگی در آستانه پر از عشق سلامی دوباره خواهد داد، به جدالش با مرگ ادامه می‌دهد:

- می‌آیم می‌آیم می‌آیم / و آستانه پر از عشق می‌شود / و من در آستانه به آن‌ها که دوست می‌دارند / و دختری که هنوز آنجا / در آستانه پر عشق ایستاده، سلامی دوباره خواهم داد (همان: ۲۹۸)

فروغ در مورد مثنوی «عاشقانه» می‌گوید: «من در مثنوی عاشقانه می‌خواستم یک حلدی از عشق را بیان کنم که امروز دیگر وجود ندارد. به یک جور تعالی رسیدن در دوست‌داشتن و من رسیده‌بودم و این حالت «امروزی» نبود... آن حسی که در من بود با این حرف‌ها فرق داشت آن حس مرا ساخت

و مرا کامل خواهد کرد، می‌دانم.» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۲۴۶)

- آه، ای با جان من آمیخته / ای مرا از گور من انگیخته (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۲۲۷)

در نهایت، عشق آن صدای ماندگاری است که در ذرات زندگی و زمان جاری است:

- صدا، تنها صدا / ... صدای انعقاد نطفه معنی / و بسط ذهن مشترک عشق / صدا، صدا، صدا

تنها صداست که می ماند (همان: ۳۴۶)

- امید به زندگی:

فروغ هرگز کاملاً ناامید نمی شود او ایمان دارد که مرگ در آستانه فصلی سرد پایان سرنوشت آدمی نیست و زندگی در آن سوی در، و آن سوی فصل های سرد ادامه دارد. پس با این امید، دست هایش را در باغچه می کارد، و آن قدر به رویش دوباره خویش ایمان دارد که سه بار تأکید می کند «می دانم»، و این تکرار، مهر تأییدی است بر امید به فرارسیدن بهار زندگی. چنان که مولانا نیز می گوید: «فرو شدن چو بیدیدی بر آمدن بنگر» (تاجبخش، ۱۳۷۸: ۱۴۸) چراکه در پس هر غروبی طلوعی نهفته است:

- دست هایم را در باغچه می کارم / سبز خواهم شد، می دانم، می دانم، می دانم (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۳۰۴)

با وجود همین امید است که برای مقابله با زوال همواره در تلاش و تکاپوست تا بتواند بر این ترس و بیم از مرگ غلبه کند و صدایش در ذرات زمان جاری و ماندگار شود:

چرا توقف کنم /؟ راه از میان مویرگ های حیات می گذرد /... و در فضای شیمیایی بعد از طلوع / تنها

صداست / صدا که جذب ذره های زمان خواهد شد / چرا توقف کنم ؟ (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۳۴۵)

شعر زیر، تأییدی است بر امید فروغ و این که زندگی و رویش در آن سوی پوسیدگی (مرگ) ادامه دارد:

- سهم من پایین رفتن از یک پله متروکست / و به چیزی در پوسیدگی و غربت واصل گشتن /

دست هایم را در باغچه می کارم / سبز خواهم شد، می دانم، می دانم، می دانم (همان: ۳۰۴)

- جداول واژگان و تصاویر مرتبط با اروس و تاناتوس (غرایز زندگی و مرگ) در شعر

فروغ:

در این بخش، تمامی واژگان مرتبط با مفهوم زندگی و مرگ را همراه با یک شاهد مثال در جدولی آورده ایم، اعداد ثبت شده در ستون بسامد، تعداد تکرار واژه در کل اشعار را نشان می دهد. منابع

مورد استفاده در استخراج شواهد مثال؛ کتاب مجموعه اشعار فروغ فرخزاد نشر نگاه و در بحث بسامد تکرار واژگان، کتاب فرهنگ واژه‌نمای فروغ فرخزاد تألیف روح‌انگیز کراچی و میترا طوسی، (فصل مربوط به تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد) می‌باشد.

جدول شماره ۱- واژگان مرتبط با تاناتوس: ۷۶ واژه

واژه	شاهد مثال (شماره صفحه از کتاب؛ فرخزاد، نشر نگاه، ۱۳۸۲)	بسامد	واژه	شاهد مثال (شماره صفحه از کتاب؛ فرخزاد، نشر نگاه، ۱۳۸۲)	بسامد
مرده	گنجشک‌های مرده‌ام را خاک می‌کردم (۱۹۴)	۱۲	انزوا	به انزوای یک جزیره نامسکون (۲۶۴)	۴
مردن	خورشید مرده بود (۲۵۵)	۱۶	باد	ما از صدای باد می‌ترسیم (۲۱۳)	۳۲
آخر	ومثل آخرشب‌های شهر، بسته و خلوت (۲۳۱)	۷	بی‌سر	نوزادهای بی‌سر زاییدند (۲۵۴)	۱
پوسیدن	در میان جامه‌های عروسی پوسیده است (۳۲۰)	۴	پایان	و مرده‌های آن سوی پایان (۳۲۵)	۴
ظلمت	دل من می‌خواهد با ظلمت جفت شود (۲۴۴)	۸	اندوه	و در اندوه صدایی جان دادن (۳۰۴)	۳
پیر	در اولین تبسم خود پیر گشته است (۲۶۳)	۸	از دنیا رفتن	من به بوی تو رفته از دنیا (۲۰۶)	۱
اعدام	در فرازی شاهد اعدام خویش (۲۵۱)	۳	تنها	با ریشه‌های روحمان تنها (۲۱۲)	۲۵
انجماد	در شت چشم‌های له‌شده در عمق انجماد (۲۵۷)	۲	افسرده	در باغچه می‌گشتم افسرده (۱۹۴)	۱
سردخانه	افکار سردخانه را جنازه‌های بادکرده رقم می‌زنند (۳۰۱)	۱	جسد	خورشید بر تپاهی اجساد ما قضاوت خواهد کرد (۳۱۳)	۲
تابوت	با عبور دو کبوتر در باد / چون دو تابوت سپید (۲۴۴)	۲	خاک	با گیسویم : ادامه بوهای زیر خاک (۲۹۸)	۲۸
حسرت	زنده اما حسرت زادن در او (۲۵۰)	۲	ویران/ویرانه	خاموشی ویرانه‌ها زیباست (۲۱۲)	۳

۶	لحظه‌ای و پس از آن هیچ (۲۰۹)	هیچ	۷	و مرد بر جنازهٔ مرد خویش (۲۶۶)	جنازه
۱	و مردم محلهٔ کشتارگاه (۳۴۱)	کشتار گاه	۱	رهاشده، رهاشده چون لاشه‌ای برآب (۲۷۱)	لاشه
۳	و چشم‌هایش تا ابدیت ادامه داشت (۲۶۱)	ابد	۱۰	ارواح کور و کودنشان (۲۵۷)	روح
۸	آنها غریق وحشت خود بودند (۲۵۷)	وحشت	۳	به ورطهٔ زوال کشانده است (۲۶۴)	زوال
۳	بر او که از درون متلاشی است (۲۱۹)	متلاشی	۸۰	من از نهایت شب حرف می‌زنم (۲۵۹)	شب
۱	و در شهادت یک شمع (۳۲۲)	شهادت	۶	نه، ای دوست غروبی ابدیست (۲۴۴)	غروب
۱	بعد از تو ما که قاتل یکدیگر بودیم (۳۲۴)	قاتل	۱۵	رفت و در من مرگزاری کهنه یافت (۲۵۰)	مرگ
۴	در اضطراب دست‌های پر (۲۱۲)	اضطراب	۲	بعد از تو ما به قبرستان‌ها رو آوردیم (۳۲۵)	قبرستان
۳۸	من در این آیه تو را آه کشیدم (۱۹۱)	آه/ آه کشیدن	۱	تاریخ قتل عام گل‌ها را بنویس (۳۳۰)	قتل عام
۴	نقش یک محکوم یک مغلوب یا مصلوب را آویخت (۲۳۶)	آویختن	۳	دیگر غبارمقبره‌ها را هم / برهم نمی‌زند (۲۵۶) // هنوز خاک مزارش تازه است (۳۱۹)	مقبره/مزار
۴	از وحشت آوار می‌لرزیم (۲۱۳)	آوار	۲	بعد از تو ما صدای زنجیره‌ها را کشیم (۳۲۴)	کشتن
۱۶	در ابتدای درک هستی آلودهٔ زمین (۳۰۹)	آلودن	۴	هر دو در بیم و هراس از یکدیگر (۲۵۱)	بیم
۲	ننشینند به قصد آزارش (۲۰۶)	آزار	۲	های هوی زندگی در قعر گور (۲۲۷)	گور
۱۰	که خاک باغچه‌هاشان هم خونست (۳۴۱)	خون	۱	که زیر بازش یکریز برف مدفون شد (۳۲۲)	مدفون
۶	ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد	فصل	۲	جز بادبادکی سبک و ولگرد (۲۶۰)	بادبادک

	(۳۲۲)	سرد			
۴	موشی به نام مرگ جویده است (۲۶۰)	جویدن	۶	در انتهای فرصت خود ایستاده‌ام (۲۶۵)	انتها
۱۷	درد تاریکی است درد خواستن (۲۲۷)	درد	۳	و در اندوه صدایی جان دادن (۳۰۴)	اندوه
۵	در شب کوچک من، افسوس... (۲۰۸)	افسوس	۴	چشمان زودباور خود را دریده اند (۲۶۴)	دریدن
۳	شب در تمام پنجره‌های پریده‌رنگ (۲۵۳)	پریده رنگ	۹	چرا همیشه مرا ته دریا نگاه می- داری (۳۱۳)	ته
۱	بر مردمک‌های پریشانم (۲۱۳)	پریشان	۴	زیر پا له می‌کرد (۲۲۰)	له
۲	جانم اقلیم تباهی‌ها شود (۲۵۲)	تباهی	۱۴	در غارهای تنهایی بیهودگی به دنیا آمد (۲۵۳)	بیهوده
۲۵	من از نهایت تاریکی حرف می‌زنم (۲۵۹)	تاریک	۱	در آن دهان سرد مکنده... (۲۶۹)	دهان سرد
۱	درهماهنگی بی‌رحم هزاران در بسته (۲۴۶)	بی‌رحم	۱	گروه ساقط مردم (۲۵۵)	ساقط
۱	آیا زنی که در کفن انتظار و عصمت خود خاک شد جوانی من بود (۳۳۰)	کفن	۳	مرده اما میل جان دادن در او (۲۵۰) // می‌سپارد جان عطری گذران (۱۹۸)	جان دادن/ سپردن
۱	چشمان پر تشنج محکومی (۲۵۷)	تشنج	۲	باید برای روزنامه تسلیتی بفرستیم (۳۱۶)	تسلیت
۱۰	با برگ‌های مرده هم آغوش می‌کنی (۲۱۰)	برگ	۳	در محفل عزای آینه‌ها (۳۱۰)	عزا
۵۳۵					جمع کل

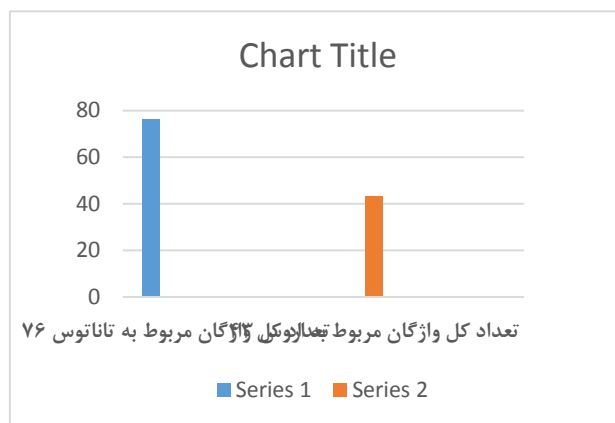
- واژگان و تصاویر مرتبط با اروس یا غریزه زندگی در شعر فروغ:

جدول شماره ۱- واژگان مرتبط با اروس: ۴۳ واژه

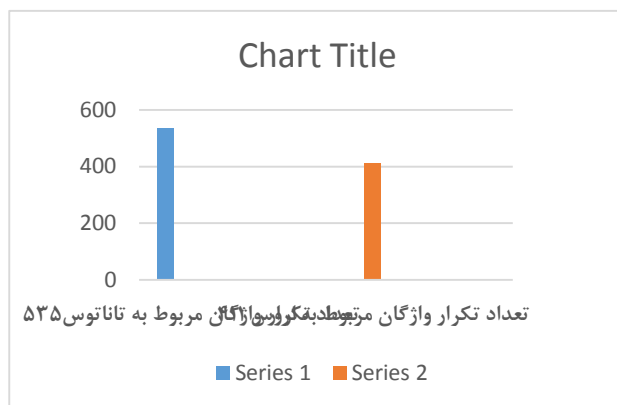
بسامد	شاهد مثال (شماره صفحه از کتاب؛ فرخزاد، نشرنگاه، ۱۳۸۲)	واژه	بسامد	شاهد مثال (شماره صفحه از کتاب؛ فرخزاد، نشرنگاه، ۱۳۸۲)	واژه
۶	و به حجمی خط خشک زمان را آبستن کردن (۳۰۵)	آبستن	۱/۱	به سحرگاه شکفتن‌ها و رستن‌های ابدی خواهد برد (۱۹۱)	شکفتن‌ها و رستن‌ها
۶	هرگز آرزو نکرده‌ام (۲۰۵)	آرزو	۱۲ ۳۹	به درخت و آب و آتش پیوند زدم (۱۹۱)	درخت و آب
۱	مرا بپر امید دلنواز من (۲۰۱)	امید	۴۲	آن روزهای سالم سرشار (۱۹۲)	سالم
۱	زن‌های باردار (۲۵۴)	باردار	۷	موهبتیست زیستن، آن هم (۲۹۱)	زیستن
۵	وزمینی که ز کشتی دیگر باروراست (۲۷۵)	بارور	۱۲	هستیم زآلودگی‌ها کرده پاک (۲۲۶)	هستی
۵	تا آن سوی حیات/گسترده بود او (۲۲۳)	حیات	۲	و بقا را در یک لحظه نامحدود (۲۷۵)	بقا
۱۳	خوشبخت زیرا دوست می‌داریم (۲۱۴)	خوشبخت	۲۹	به مادرم که در آینه زندگی می‌کرد (۲۹۷)	زندگی
۲	ما بر زمینی هرزه رویدیم (۲۱۴)	رویدن	۳۰	چون تب عشقم چنین افروختی (۲۳۰)	عشق
۲	آه، ای روشن طلوع بی‌غروب (۲۲۸)	طلوع	۱	شاید که اعتیاد به بودن (۲۶۴)	بودن/زند ه‌بودن
۱۴	تو مثل نور سخی بودی (۳۰۰)	نور	۲	گهواره‌ها از شرم/به گورهاپناه آوردند (۲۵۴)	تولد
۹	من زنده‌ام، بله مانند زنده‌رود که یک روز زنده بود (۲۹۳)	زنده	۵	و سحرگاه از یک بوسه به دنیا خواهد آمد (۳۰۵)	به دنیا آمدن
۳۸	تنها صداست که می‌ماند (۳۴۶)	صدا	۳	چون جنینی پیر با زهدان به جنگ (۲۵۰)	زهدان
۸	تو از طنین کاشی آبی تهی شدی (۳۲۰)	طنین	۲	ومن به جفت‌گیری گل‌ها می- اندیشم (۳۱۰)	جفت- گیری

۲	از آینه پیرس نام نجات دهنده‌ات را (۳۲۹)	نجات- دهنده	۲۷	زندگی قلب مرا تکرار خواهد کرد (۲۰۵)	قلب
۴	ای در بگشوده بر خورشیدها (۲۲۶)	خورشید	۵	زبان گنجشکان یعنی: نسیم، عطر، نسیم (۳۲۰)	گنجشک
۵	حیف از آن عمری که با من زیستم (۲۲۸)	عمر	۷	در سرزمین شعر و گل و بلبل (۲۹۱)	شعر
۹	چقدر روشنی خوب است (۳۴۰)	روشن	۱۴	آن کوجه‌های گیج از عطر افاقی‌ها (۱۹۲)	عطر
۲	به ریشه‌های فسفریش چنگ می‌زدند (۳۲۵)	ریشه	۲	از سال‌های رشد حروف پریده‌رنگ الفبا (۳۲۸)	رشد
۱	شکوفه خواهد داد ای یار... (۳۲۲)	شکوفه- دادن	۲۰	ای نفس هایت نسیم نیم‌خواب (۲۲۹)	نفس
۴	در شهوت نسیم نفس می‌زدند (۳۱۳)	نفس	۱	آه، ای با جان من آمیخته (۲۲۷)	جان
			۹	به سوی لحظه توحید می‌رود (۳۲۰)	لحظه
۴۱۱					جمع کل

نمودار ۱- تعداد واژگان مربوط به اروس و تاناتوس



نمودار ۲- مجموع بسامد تکرار واژگان مرتبط با اروس و تاناتوس



با مقایسه آمار و نمودارها مشاهده می‌شود که تعداد واژگان مرتبط با تاناتوس و بسامد تکرار آن‌ها بیش‌تر از میزان و تکرار واژگان مرتبط با اروس است. این آمار بیان‌گر غلبه غریزه تاناتوس بر اروس است. یعنی موضوعی که در ذهن فروغ همواره حضور غالب و اکثریتی داشته، اندیشه و تصویر فنا و مرگ است که بازتاب آن در اشعارش نمایان می‌شود. بنابراین، بن‌مایه اصلی شعر فروغ مرگ است که بر شعرش نیز سایه افکنده و همان‌طور که فروید تاناتوس (مرگ) را هدف غایی زندگی می‌داند، فروغ نیز، شاید با تأثیر از ناخودآگاه جمعی و یا تجربیات و تحولات فکری خویش، مرگ را مقصد نهایی تمام انسان‌ها و تمام زنده‌ها می‌داند:

- تنهاتر از یک برگ/ با بار شادی‌های مهجورم/ در آب‌های سبز تابستان/ آرام می‌رانم/ تا سرزمین مرگ (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۲۱۱)

نتیجه‌گیری

مرگ و زندگی از بن‌مایه‌های اصلی شعر فروغ است. از نظر او زندگی چیزی است بین تولد و مرگ. جایی در دامن زندگی حال خوبی دارد و گاهی برعکس در جدال با مرگ و یأس. او مدام بین این حالات و احساسات در نوسان است و برای بیان این حس از واژه‌های ملموس دیگری استفاده می‌کند؛ مثل نمادهایی که برای مفهوم مرگ به کار می‌برد از جمله؛ باد، شب، باغچه، درخت، برف... و یا نمادهایی در ارتباط با مفهوم زندگی، مانند؛ آفتاب، بهار، سبزی، گنجشک و... . پارادوکس‌هایی به کار می‌برد که واژه‌ای مترادف با زندگی در مفهوم مرگ و ویرانی ظاهر می‌شود. جنازه‌ها در شعرش با مفاهیم زندگی ساز توصیف می‌شوند و شعرش در عین واحد با مرگ و زندگی آمیخته است. فروغ در عین حال که مرگ را پذیرفته، سرشار از میل زندگی است و به این حقیقت دست یافته که انسان است و محکوم به زندگی و مرگ؛ دو حقیقت جدایی‌ناپذیر سرنوشت آدمی. بنابراین در «برهوت آگاهی» که حاصل اندیشیدن به واقعیت‌های جهان پیرامونش است، قدم می‌گذارد و فناپذیری را به عنوان بخشی از تقدیرش می‌پذیرد.

واکنش فروغ در مقابل موضوع مرگ نیز با توجه به ارتقاء سطح جهان‌بینی و دگرگونی اندیشه و روانش، در طول ادوار مختلف زندگی‌اش متفاوت و متغیر بوده و آنچه مشهود است، پذیرش و تسلیم در برابر مرگ و فنا تم اصلی و پرتکرار شعر او است، اما واکنش‌های متفاوتی نیز در تلاش برای مقابله با زوال از خود بروز می‌دهد. او گاهی پرخاش‌گر و بی‌رحم، گاهی امیدوار و آرام، گاهی عشق را ناجی می‌داند و گاهی خویشتن را، گاهی شعر را و گاهی صدا، چرا که دریافته است برای زنده ماندن باید در ذرات زمان جاری شد و این تنها صداست که می‌تواند در زمان جاری و ساری شود و مرزهای جاودانگی را درنوردد.

می‌توان گفت: طبق نظریه فروید، این سائق قدرتمند مرگ (تاناتوس) است که تمام وجود و وجوه زندگی فروغ را دربرگرفته و تمام ابعاد شخصیتی و رفتاری فروغ را به چالش می‌کشد و واکنش‌های مقابله‌ای او را برمی‌انگیزد. به طوری که همه مظاهر زندگی‌اش نیز انعکاسی از تصویر

مرگ هستند. او همواره در جدالی بی‌پایان تلاش می‌کند براین سائق فائق آید و برای تضعیف قوای تاناتوس به هر وسیله‌ای متوسل می‌شود، اما در نهایت این مرگ است که بر او چیره و چنان بر او مسلط می‌شود که دیگر هیچ‌چیز برای فروغ اصالتی ندارد و به جایی می‌رسد که منظومه تلخ «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» را می‌سراید که حکایت از غلبه نیروی قاهر روان یعنی غریزه مرگ دارد. این شعر حدیث تلخ گفت‌وگویی است با خویشتن، که با گفتن: «سلام ای غرابت تنهایی / اتاق را به تو تسلیم می‌کنم» اقرار به حقیقتی می‌کند که هیچ راه‌گریزی از آن وجود ندارد جز تسلیم در برابر آن.

فهرست منابع و مآخذ

الف: کتابنامه

- ۱ - آریان پور، امیرحسین، (۱۳۵۷)، *فرویدیسیم: با اشاراتی به ادبیات و عرفان*، تهران: امیرکبیر.
- ۲ - بورلند، سی.ای، (۱۳۸۷)، *اسطوره‌های حیات و مرگ*، ترجمه: رقیه بهزادی، تهران: علم.
- ۳ - تاجبخش، غزل، (۱۳۷۸)، *زن، شعر و اندیشه*، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- ۴ - جعفری، عبدالرضا، (۱۳۷۸)، *فروغ جاودانه (شعرها، نوشته‌ها و گفتگوهای فروغ به انضمام نوشته‌هایی درباره فروغ)*، تهران: تنویر.
- ۵ - جلالی، بهروز، (۱۳۷۷)، *جاودانه زیستن، در اوج ماندن*، چاپ سوم، تهران: مروارید.
- ۶ - دستغیب، عبدالعلی، (۱۳۸۵)، *پری کوچک دریا (نقد و تحلیل شعر فروغ فرخزاد)*، تهران: آمیتیس.
- ۷ - دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه*، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- ۸ - زرین کوب، حمید، (۱۳۵۸)، *چشم انداز شعر فارسی*، تهران: توس.
- ۹ - ساعتچی، محمود، (۱۳۸۵)، *مشاوره و روان درمانی (نظریه‌ها و راهبردها)*، تهران: ویرایش.
- ۱۰ - ساعدی، عبدالعظیم، (۱۳۸۶)، *خدا باوری در شعر فروغ*، تهران: زوار.
- ۱۱ - شمس لنگرودی، محمد، (۱۳۷۰)، *تاریخ تحلیلی شعر نو*، چاپ ۲، جلد ۲ و ۳، تهران: مرکز.
- ۱۲ - شمیسا، سیروس، (۱۳۷۶)، *نگاهی به فروغ*، چاپ سوم، تهران: مروارید.
- ۱۳ - شولتز، دوان پی؛ سیدنی، آلن، (۱۳۹۵)، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه: یحیی سید محمدی، چاپ یازدهم، تهران: ویرایش.
- ۱۴ - _____، (۱۳۷۸)، *تاریخ روان‌شناسی نوین*، ترجمه: علی اکبرسیف و همکاران، تهران: دوران.
- ۱۵ - عابدی، کامیار، (۱۳۷۷)، *تنها ترا از یک برگ*، تهران: دیبا.
- ۱۶ - فرخزاد، فروغ، (۱۳۸۲)، *مجموعه اشعار*، چاپ دوم، تهران: نگاه.
- ۱۷ - _____، (۱۳۴۳)، *دفترهای زمانه (آرش ۱۳)*، دفتر اول (گفت و شنود فروغ فرخزاد با م. آزاد)، گردآوری: سیروس طاهباز.

- ۱۸ - فروید، زیگموند، (۱۳۸۳)، *تمدن و ملالت‌های آن*، ترجمه: محمد مبشری، تهران: ماهی.
- ۱۹ - _____، (۱۳۹۸)، *ورای اصل لذت*، ترجمه: هوشمند ویژه، تهران: بهجت.
- ۲۰ - کراچی، روح‌انگیز؛ طوسی، میترا، (۱۳۹۰)، *فرهنگ واژه‌نمای اشعار فروغ فرخزاد*، تهران: چاپار.
- ۲۱ - مختاری، محمد، (۱۳۷۲)، *انسان در شعر معاصر*، تهران: توس.
- ۲۲ - مرادی کوچی، شهناز، (۱۳۷۹)، *شناخت‌نامه فروغ فرخزاد*، تهران: قطره.
- ۲۳ - میلانی، فرزانه، (۱۳۹۵)، *فروغ فرخزاد زندگی‌نامه ادبی همراه با نامه‌های چاپ نشده*، تورنتو: پرشین سیرکل.
- ۲۴ - یوسف‌نیا، سعید، (۱۳۷۷)، *در جست‌وجوی جانب‌آبی (تأملی در شعر فروغ فرخزاد)*، تهران: معیار.
- ۲۵ - هال کالوین، اس، (۱۳۹۴)، *مقدمات روان‌شناسی فروید*، ترجمه: شهریار شهیدی، قم: آینده‌درخشان.

ب: مقاله‌ها

- ۲۶ - آریان، حسین؛ تلخابی، مهری، (۱۳۹۹)، «*تحلیل مفهوم مرگ در شعر فروغ فرخزاد براساس نظریه استعاره شناختی*»، مطالعات زبانی و بلاغی، دوره ۱۱، شماره ۲۲، ۳۶-۷. Doi:10.22075.2020.18900.1587
- ۲۷ - آذربار، ثریا؛ علی‌زاده، ناصر، (۱۳۹۲)، «*بررسی اروس و تاناتوس در بوف‌کور و مسخ کافکا*»، هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۳۱-۱۳۲۴.
- ۲۸ - پاکزاد، زهرا؛ قادری جویباری، لیلا، (۱۴۰۱)، «*بررسی تقابل‌غرایز دوگانه اروس و تاناتوس در آثار کن‌کوری*»، فصل‌نامه علمی دانشگاه الزهرا(س)، دوره ۱۴، شماره ۴، Doi:2022.40818.1810.0.22051
- ۲۹ - پورنامداریان، تقی؛ هاشمی، رقیه، (۱۳۹۱)، «*تحلیل داستان ملکوت با تکیه بر مکتب روان‌تحلیلی*»، زبان و ادب فارسی، دانشگاه آزاد سنندج، دوره ۱، شماره ۱۴، ۱۵۶-۱۳۷.

- ۳۰- تلخابی، مه‌ری، (۱۳۹۳)، «دیالکتیک مرگ و زندگی در شعر خیام (نگاهی روان‌شناختی به شعر خیام از منظر نظریه‌های اروس و تاناتوس فروید)»، هشتمین همایش بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران.
- ۳۱- فلاح، مرتضی، (۱۳۸۷)، «سه نگاه به مرگ در ادبیات فارسی»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۱۱، ۲۲۳-۲۵۴.
- ۳۲- محمودی، مریم، (۱۳۹۱)، «اندیشه مرگ و زوال در شعر فروغ فرخزاد»، فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی، شماره ۱۱، ۱۴۹-۱۶۴.
- ۳۳- موسوی، سیده زهرا؛ ذوالفقاری، محسن و بشیری، زهرا، (۱۳۹۷)، «تحلیل بلاغی عناصر چند معنایی در شعر فروغ فرخزاد»، متن پژوهی ادبی، دوره ۲۲، شماره ۷۸، ۱۲۵-۱۴۸.
- ۳۴- وجدانی، فریده، (۱۳۹۰)، «سیمای مرگ در شعر فردوسی و ناصر خسرو»، پژوهش‌نامه ادب غنایی، دوره ۹، شماره ۱۶، ۱۹۶-۱۷۵.